

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

قال الله في كتابه وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي

خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ الحجر، ٢٨

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ

الحجر، ٢٩

ایام عاشوراست، برای رفع گرفتاری از

شیعیان امیرالمومنین و برآورده شدن حاجات شرعیه

و تعجیل در ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه،

صلوات ختم کنید.

از مسائلی که قبلا مطرح شد بحث راجع به اوامر تکوینیه و تشریحیه مدنظر بود این به دست آمد که هر کسی به مقتضای شاکله‌ای که خداوند در وجود او قرار داده براساس اوامر تکوینیه و به عبارت ما طلبه‌ها جعل و انشاء وجود به نحو اول و صفات به نحو ثانی را فرموده است اوصاف و غرائض را در وجود هر کسی قرار داده، تکالیفی را هم که توقع دارد بر همان اساس است. تا به حال صحبت ما در این بود، ممکن است در اینجا این مساله و این شبهه پیش بیاید که برای رفع این شبهه مجبور شدم این مطلب را عنوان کنم و بعد به دنبال آن مطلبی که در پی داریم برویم.

اگر قرار باشد که هر کسی در راه و روش خود مسیر جداگانه‌ای را در پیش بگیرد پس دیگر امر به معروف و نهی از منکر کجا می‌رود؟ هر کسی یک راهی را در پیش می‌گیرد حرکت می‌کند و هر عمل خلافی را هم مرتکب می‌شود و وقتی انسان به او می‌رسد و می‌گوید آقا چرا این کار را انجام

می‌دهی؟ می‌گویند ما یک راه خاص خودمان را داریم، تو چه می‌دانی؟ تو از کجا خبر داری؟ نماز نمی‌خواند می‌گوییم آقا چرا نماز نمی‌خوانی؟ می‌گویند آقا من یک روشی برای خودم دارم مثل این درویش‌ها، می‌گویند نماز دو رکعت بود آن را هم علی خواند دیگر از گردن همه ساقط شد! آره ارواح ننت! یا اینکه چرا روزه نمی‌گیری؟ می‌گویند آقا قرصش را می‌خوریم چرا روزه بگیریم؟ روزه برای این آدم‌هاییست که احساس بکنند فقر را، احساس بکنند گرسنگی را، تنگدستی را احساس بکنند، اما الان این حرف‌ها نیست روزه برای صحت بدن است و اگر ما بتوانیم به طرق دیگری این صحت را تامین بکنیم دیگر روزه هم ساقط است و امثال این حرف‌ها. چرا حج انجام نمی‌دهی؟ پولمون را برداریم بدهیم دست آن عرب‌ها! گوسفند بکشیم آن هم در این وضع فعلی که خلاصه هر یک ریالش هم برای ما حکم حیات و مرگ را دارد! اینقدر مساله اهمیت دارد.

در روایتی دیدم که پیغمبر اکرم فرمودند در آخرالزمان، مردم حج را برای تجارت انجام می دهند می روند تجارت کنند جنس بیاورند، همین که الان داریم می بینیم. تمام ذکر و فکر حاجی موقعی که دارد حرکت می کند، چی چی بردارد بیاورد؟ این جنس را بیاورد اینجا بفروشد چقدر استفاده کند؟ چقدر منفعت کند؟ می رود در مدینه اول کاری که می کند قبل از اینکه زیارت قبر پیغمبر را انجام دهد یا اینکه احتراماً می رود یک زیارت سر و دست و پا شکسته ای انجام می دهد و دیگر شما این را نمی بینید، فقط در بازارها می بینید تا وقتی که ماشین حرکت می کند به سمت مکه. وقتی هم که می رود مکه، زود، همان شب اول می خواهد برود این اعمال را انجام دهد از این احرام لعنتی بیرون بیاید که پدرش را در آورده! دو ساعت نمی تواند صبر کند که دوتا لباس احرام به تنش است! من شنیدم ها این را که دارم می گویم. ما در آن سفری که رفتیم مکه خودم شنیدم از این حاجی ها، یارو می گفت که این آقا شیخ نمی آید ما را ببرد از این احرام لعنتی بیرون

بیاییم؟ اینقدر مسالهی سختی است برایش.

خدا رحمت کند، شنیدم فوت کردند آن سالی

که تقریبا ما مشرف شدیم یک آقا شیخ صدرای اراکی

بود پیرمردی بود حالی داشت برای خودش، آن

روحانی کاروان ما بود. خب پیرمرد است، بین مکه

و مدینه حدود هشتاد نود فرسخ فاصله است آن هم

با این ماشین‌هایی که همه سرباز هستند آفتاب

می خورد حرکت و اینها یک قدری مشکل است، این

حرکت از مدینه به مکه، این مردم آمدند با آن کیفیت

تقریبا نزدیک ظهر ما حرکت کردیم شب حدود

ساعت ده و خرده‌ای رسیدیم به مکه، همه خسته

همه کوفته، گفتیم استراحتی می‌کنیم شب را

می‌خوابیم فردا می‌رویم اعمال را انجام می‌دهیم

عمره را انجام می‌دهیم طواف و سعی و تقصیر و

این ملت پایشان را در یک کفش کرده بودند، این

پیرمرد را مجبور کردند واقعا من دلم به حالشان

سوخت به حال این بنده خدا که با چه حال نزاری

مجبورش کردند که باید بلند شوی بیایی، همین

امشب ما از لباس احرام بیاییم بیرون راحت شویم!

همین امشب. و آنچه این به آنها گفت به خدا من
دیگر جان ندارم به خدا رمق ندارم آخر یک شب
بگیرید بتمرگید! چنان است [فقط] دوتا لباس احرام
تتان است. در حالتی که مستحب است انسان بین
عمره و بین حج از احرام بیرون نیاید و آقا وقتی که
مشرف می‌شوند همیشه به مکه، چند سفر تا حالا
چهار پنج سفر رفتند یک سفرش را خودم دیدم و
همینطور هم هست، بین عمره و بین حج اصلا از
احرام بیرون نمی‌آیند یعنی از آن احرام یک عقد
نفسی باشد انسان بیرون می‌آید ولی لباس احرام را
مستحب است انسان به تن داشته باشد و این قضیه
آنقدر غیرمانوس است که خیلی از روحانیون تعجب
می‌کنند می‌گویند آقا چرا مثلا از احرام بیرون
نمی‌آید؟ مگر اعمال را انجام ندادید؟ خلاصه این
بنده خدا را مجبور کردند

بیاید آنها را ببرد و طواف را انجام بدهند و سعی بکنند و بعد هم بیایند تقصیر بکنند و خیلی خلاصه ...! آمده بود پیش پدر ما شکوه و گلایه می کرد می گفت که آقا من چه غلطی کردم که آدمم روحانی شدم آدمم برای رضای خدا و آن هم بنده خدا قصدش قصد قربت بود یعنی از بین این افرادی که من سراغ دارم روحانی کاروان شدند این یکی را می دانم که قصد قربت داشته. بقیه هم انشالله که مأجور هستند. آن وقت این پیرمرد با آن کیفیت رفته بود و آنها را برده بود و از احرام بیرون آورده بود.

خب اگر فرض کنید که یک شخصی بخواهد برود حج انجام بدهد با این کیفیت، این واقعا مرضی خداست؟ این مقبول است؟ اگر فرض بکنید که الان اعلام کنند که حجاجی که از ایران می خواهند بروند برای مکه، کسی با خودش حتی یک دستمال هم نمی تواند بیاورد، یک دستمال هم نباید بیاورد، چند نفر می روند؟ بگذریم.

اگر کسی اعتراض کند که این اعمالی را که شما دارید مرتکب می شوید این اعمال، اعمال حرام

است چرا مرتکب می شوید؟ بگوید من یک شاکله‌ی
 خاص به خودم را دارم تکلیف من اقتضا می کند.
 خب وظیفه‌ی ما چیست؟ **وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ**
إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ آل عمران، ۱۰۴ آیه امر می کند
 امر وجوبی می کند باید باشند لام دلالت بر امر
 وجوبی دارد **وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ** باید امتی باشند در میان
 مسلمین که اینها دعوت به خیر کنند راه خیر و صلاح
 را به مردم نشان دهند **وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ** امر به
 معروف باید بکنند **وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** تمام حرکت
 سیدالشهدا علیه السلام براساس امر به معروف و نهی
 از منکر بود. آنقدر ما روایاتی راجع به امر به معروف
 و نهی از منکر داریم. در بعضی از روایات می فرماید
 تا وقتی امت پیغمبر در حیات و رستگاری و صلاح
 به سر می برند که این دو فریضه‌ی امر به معروف و
 نهی از منکر در آنها وجود داشته باشد، وقتی که این
 دو فریضه ترک شد به ذلت و پستی می افتند و ما
 روایات در این زمینه خیلی بسیار داریم. مساله‌ی امر
 به معروف با مراتبی که دارد، مرتبه‌ی اول مرتبه‌ی
 اشاره مرتبه‌ی دوم مرتبه‌ی تصریح بعدا انسان

کناره‌گیری کند بعداً انسان در مقام بر بیاید تا اینکه به مراحل بالاتر و سخت‌تر و مشکل‌تر برسد. تمام اینها احکام و جوبی است که باید مسلمان در طول زندگی خودش نسبت به برادران مومن خودش اجراء کند باید روا بدارد پس این مسائل چه می‌شود؟

عرض بنده این است که حکمی را که ما تا اینجا در صدد بیانش بودیم و مطلبی را که می‌خواستیم عرض کنیم سیره‌ی عملی هر شخصی است در مسیر تکامل و کمال خود. در اینکه این شخص در باطنش چه می‌گذرد و راهش به سوی خدا چگونه است ما اطلاعی بر این مساله نداریم و در این جهت

ما دسترسی نداریم. الان یک شخص فاسقی
استاین شخص فاسق فرض کنید که من باب مثال
محرمات را انجام می‌دهد این شخص در باطن
خودش چگونه است؟ این عمل حرام را بر چه
اساسی دارد انجام می‌دهد؟ آیا براساس سهو و
مسامحه و مجامله این عمل را انجام می‌دهد؟ یا
براساس عناد انجام می‌دهد؟ عالم است و انجام
می‌دهد؟ یا جاهل است و انجام می‌دهد؟ آیا مضطر
به این کار شده؟ یا مختار است؟ اینها جهات نفسانی
یک عمل است. ما به این جاها دسترسی نداریم. ما
نگاه می‌کنیم می‌بینیم یک شخصی دارد یک عمل
حرامی را انجام می‌دهد، او بر چه اساسی دارد این را
انجام می‌دهد؟ عادت است یا عادت نیست؟ ابتداء
مبادرت کرده یا اینکه نه، مدت‌هاست که بر این عمل
مداومت دارد؟ آیا براساس ضرورت این عمل را
انجام می‌دهد یا بر غیر اساس ضرورت دارد این را
انجام می‌دهد؟ بطور کلی تا وقتی که انسان از
خصوصیات فعل یک شخصی اطلاع پیدا نکند
نمی‌تواند راجع به او قضاوت کند. بر همین اساس

است که در روایات داریم مومن باید فعل برادر مومن خود را بر صحت حمل کند، ظاهراً یک فعل خلافی از او می‌بیند باید بر صحت حمل کند والا فعل خوب را که به صحت حمل نمی‌کنند، فعل خلاف را به صحت باید حمل کند اگر دید تکرار شد چند مرتبه انجام گرفت آن وقت مساله فرق می‌کند که عرض می‌کنم و در یک روایت داریم اگر تا هفتاد بار فعل برادر مومن به صحت حمل شد و بار هفتاد و یکم انسان حمل به صحت نکرد در ایمانش نقص است چون دواعی برای انجام فعل بی‌نهایت است منظور و جهت فعل بی‌نهایت است ما فقط یک فعل را می‌بینیم این فعل به چه جهت انجام گرفته آن را متوجه نمی‌شویم لذا آن جنبه‌ی خلافش را ما در نظر می‌گیریم و بر آن معنای خلاف حمل می‌کنیم.

شنیدم یکی از آقایان منبری‌های طهران، او نقل می‌کرد می‌گفت من در یک جلسه‌ای صحبت می‌کردم منبر می‌رفتم عادت ایشان هم بر این بود وقتی که صحبت می‌کردند فقط متوجه یک جهت می‌شدند یک جهت را نگاه می‌کردند به یک سمت

فقط چشمشان را می انداختند. یک روزی یک بنده
خدایی نشسته بود کنار منبرِ آقا، داشت از مطالب
ایشان بهره مند می شد آن نگاه کرد دید آن جهتی را
که ایشان دارد چشمش را می اندازد پنجره‌ی همسایه
است و یک زنی دارد از آن پنجره نگاه می کند به
بیرون و مسلم است این آقا دارد آنجا را تماشا
می کند، خوب جایی است که مناسب است و مجمع
نظر است و کس دیگری هم که متوجه نمی شود و
آقا هم مشغول صحبت و پس یاعلی، وقتی که
صحبت ایشان تمام شد آمد گفت: آقا منبر پیغمبر!
این صحبت‌ها! این مسائل! آخر انسان باید یک
قدری مراعات بکند یک قدری دقت بکند ایشان
گفت مگر ما چه کار کردیم؟ گفت شما چه کار
نکردید؟ شما یک ساعت است

دارید به زنه نگاه می‌کنید! گفت کدام زنه؟
گفت آن زن که یک ساعت از پنجره [به] بیرون [نگاه
می‌کرد،] من [داشتم] تماشا [می‌کردم] گفت پس تو
داشتی می‌دید! تو داشتی زن را یک ساعت
می‌دید نه من! گفت خودت داشتی چشمت را
می‌انداختی! گفت خیلی خب، حالا تو بیا به جای
من بنشین، این آقا را بلند کرد آورد سر جای خودش
[نشانده] دید جایی را نمی‌بیند آن شخص در زاویه‌ای
قرار گرفته بود که آنجا پیدا بود این آقای منبری
زاویه‌اش فرق می‌کرد منتهی آن به حساب اینکه دارد
آنجا را تماشا می‌کند این عمل او را به حساب آقا
می‌گذاشت. و در این زمینه آنقدر ظرائف و لطائفی
است که واقعا انسان مبهوت می‌شود، این دستور
اسلام که انسان همیشه باید فعل برادر مومن را حمل
به صحت بکند این واقعا یکی از مهم‌ترین دستوراتی
است که ما در اسلام داریم.

از آن طرف، اگر یک مساله‌ی حرام ظاهر و
بینی را ما مشاهده کردیم، خب چه کار کنیم؟ آیا اول
کنیم آن شخص را؟ رها کنیم هر عملی می‌خواهد

انجام دهد؟ پس این حکم شرعی امر به معروف و نهی از منکر چه می‌شود؟ آیا به صرف اینکه شاید یک غرض صلاحی در این عمل بوده و این به خاطر او دارد این را انجام می‌دهد خب پس این مسائل کنار می‌رود هر کسی بیاید و در جامعه هر عملی را انجام دهد و ما به بهانه‌ی اینکه ممکن است این شخص من باب مثال یک غرض خوبی در این فعل دارد و ما اطلاعی بر آن غرض نداریم این مساله را رها کنیم؟

نخیر، حکم شرعی و حکم تکلیفی ما این است که وقتی دیدیم این عمل از او تکرار می‌شود برویم به او تذکر دهیم آقا ما یک چنین قضیه‌ای از شما می‌بینیم، حکم شرعی این است آیا شما جاهلی نسبت به این قضیه یا عالمی؟ اگر عالم هستی به چه جهت داری این را انجام می‌دهی؟ و جهت تو برای انجام دادن این عمل چیست؟ باید انسان برود تذکر بدهد و بعد باید مساله را وقتی که متوجه شد این شخص عالم بوده و هیچ غرضی نداشته فقط عناد، هیچ غرضی در انجام دادن این فعل نداشته مگر جهود هیچ غرضی در انجام دادن این فعل ندارد مگر

لجبازی با احکام الهی مگر متابعت از هوی و هوس،
وقتی که انسان این حالت را متوجه شد تکلیف
شرعی این است که به آن مراتب بالا پردازد. در امر
به معروف و نهی از منکر جدّیت را به خرج بدهد.
این مساله مربوط به احکام و تکالیفی است که
خداوند متعال در جامعه‌ی مسلمین اجرا می‌کند اما
آن قضیه‌ای را که ما گفتیم این است که این شخص
حالا حساب و کتابش با خدا چگونه است؟ این را ما
دیگر نمی‌دانیم، صحبت ما در اینجا است. این شخص
خدا با او چه معامله‌ای انجام می‌دهد؟ ما خبر نداریم.
این شخص در روز قیامت در چه موقعی جا
می‌گیرد؟ ما اطلاع نداریم ما علام الغیوب نیستیم
کارها و حساب و کتاب را هم خدا به دست ما نداده
آنچه که وظیفه‌ی ماست در بین جامعه‌ی مسلمین و
در بین مومنین و

اخوان مومن، این است که اگر انسان خلافی را ببیند [که] کسی مرتکب می‌شود، تذکر بدهد اگر شخصی ترک واجبی را می‌کند تذکر دهد، به این مقدار. بعد [از] آن مراحل وقتی دید که اثر ندارد آن وقت حالت ناراحتی به خود بگیرد، همین. بقیه‌ی مسائل مربوط به حکومت اسلام است، به این مقدار. و اما اینکه حالا این شخص راهش به سوی خدا چگونه است و مسیرش به سوی خدا چگونه است؟ این یک مسأله‌ی دیگری است ما از آن اطلاع نداریم

الطرق الى الله بعدد انفاس الخلاق.

بنابراین یک وظیفه‌ای بر عهده‌ی ماست در بین مردم، آن تذکر است نسبت به امور خلاف که انسان مشاهده می‌کند، دعوت است نسبت به امور مستحسنة که برای انسان یقینی است. انسان باید علم داشته باشد، اولاً باید علم داشته باشد بنابراین قبل از اینکه انسان علم داشته باشد بیاید از یک برادر مومنی در یک جمعی سعایت کند، ایشان در اینجا خلاف کرده ایشان در اینجا غش کرده ایشان در اینجا عمل خلافی را مرتکب شده در حالتی که هنوز به این

مساله توجه پیدا نکرده کاملاً زوایای قضیه برای او روشن نشده است خود نفس این عمل حرام است، خودش حرام است. خود این عمل حرام است. انسان بعد از اینکه کاملاً متوجه قضیه شد باید برود سراغ خود آن شخص، با آن شخص صحبت کند مساله را با او در میان بگذارد به دیگران حتی بعد از گفتن نباید عیب کسی را انسان بیاید بگوید شاید آن شخص در این عمل خلافی که دارد مرتکب می شود دچار یک مشکلی شده باشد باید رفع آن اشکال شود که با رفع آن اشکال این شخص دست از این عمل خلاف هم برمی دارد. آن وقت بدون توجه به همه‌ی اینها، انسان بیاید این عمل را در میان مردم بازگو کند آبروی شخص را ببرد این خودش حرام است و این خودش خلاف است.

بنابراین مسائل شرعی و قضیه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به خیر و صلاح و بازداشتن از عمل خلاف و منکر، این یک حکم شرعی مشترک بین تمام مسلمین است بعد از اینکه انسان بر زوایای امر آن شخص فاعل به منکر اطلاع

پیدا کند و از خصوصیاتش مطلع شود و آنگاه باید در مقام تادیب و اصلاح آن شخص بر بیاید. این یک مساله است، مساله‌ی دیگر این که اگر این شخص آمد و این عمل خلاف را انجام داد آیا راه این به سوی خدا چگونه است؟ خدا با او چه معامله‌ای را انجام می‌دهد؟ این چگونه شخصی خواهد بود؟ خصوصیات راه او چگونه است؟ چون انسان اطلاع بر این قضیه ندارد و بر زوایای دل شخصی هیچ گاه ما اطلاع پیدا نخواهیم کرد، این مساله جداست.

لذا انبیا و رسل مکلف‌اند بر اینکه احکام الهی را به نحو عموم برای مردم بازگو کنند در عین حال که خود آنها می‌دانند و مطلع هستند که در اجرای این احکام الهی و این تکالیف، هر کدام از این بندگان

یک راهی به سوی خدا دارد. وظیفه‌ی حضرت موسی در این است که وقتی می‌بیند خضر آن اعمال را انجام می‌دهد که به حسب ظاهر تکلیف و اشتراک در تکلیفی که برای همه‌ی امت است، این عمل حرام است، از بین بردن کشتی حرام است کشتن آن طفل حرام است و ساختن آن بنا مکروه و ناپسند است در میان مردم، وقتی که حضرت موسی می‌بیند که حضرت خضر این قضیه را انجام می‌دهد بر حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام واجب است که امر به معروف و نهی از منکر کند، خضر را از این عمل باز دارد این عمل را انجام ندهد وظیفه‌ی خضر این است که بگوید من یک راهی دارم به تو مربوط نیست تو کار خودت را انجام بده من هم کار خودم را انجام می‌دهم و وقتی که به یک نقطه‌ای می‌رسد که حضرت موسی می‌بیند دیگر حضرت خضر نمی‌تواند مطلب او را بپذیرد از آن طرف خود موسی هم نمی‌تواند این اعمال خضر را تصحیح و تأیید کند راهش را جدا می‌کند **قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ** الکهف، ۷۸ تو به رسالت خودت

برو تو تکالیفی که خدا بر عهده‌ی تو [گذاشته] برو
عمل کن من هم وظیفه‌ام این است که بروم همین
کارهایی که تا به حال دیدی همین کارها را ادامه
بدهم. **قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ** الکهف، ۷۸ من از
این به بعد همین کارهایی که تا به حال این دو سه
روزه با من بودی دیدی دیدی من آن بچه‌ی بی‌گناه
را کشتم دیدی من آن کشتی را از بین بردم منقصت
در او ایجاد کردم دیدی من آن کاری را کردم که در
ذهن تو ناپسند افتاد، این اعمال من از این به بعد هم
همین است خاطرت جمع، نه تو توانستی من را
عوض کنی نه من توانستم تو را عوض کنم تو به
راحت برو من به راه خودم. این قضیه مربوط به
خضر و موسی است. یعنی پیغمبر وظیفه‌اش این
است که آن احکامی را که در دلش ظهور و تجلی
پیدا می‌کند آن احکام را برای مردم بازگو کند چرا؟
چون پیغمبری است برای عموم مردم ولی از آنجایی
که خضر رسول نیست برای مردم بعث نشده برای
مردم برانگیخته نشده فقط به او وحی می‌شود و
وحی اختصاص به خود او دارد و نباید این را به

دیگری منتقل کند چون خضر راه جدایی دارد لذا
مسیر او از مسیر حضرت موسی هم جدا خواهد بود
و چون ما در تحت شریعت پیغمبر اکرم قرار داریم
و مامور به این تکالیف هستیم باید به تکالیفی که
پیغمبر اکرم امر کردند به آن تکالیف باید عمل کنیم.
امر به معروف هست نهی از منکر هست نماز هست
روزه هست حج هست جهاد است تمام این اوامر و
تکالیف و تمام این مناهی باید در جای خودش قرار
بگیرد و اما هر کسی چه نحوه کار انجام می دهد و
ربط او با خدا چگونه است؟ این دیگر بر عهده‌ی ما
نیست و به ما مربوط نیست. این مساله به تتمه‌ی آن
قضایایی که قبلا صحبت شد.

در آیه‌ی شریفه داریم وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ

إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ الْحَجَرِ،

۲۸ ما به ملائکه فرمودیم که می‌خواهیم یک بشری

را از خاک خلق کنیم فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَقْتِي که ما این را

درست در خلقت به اتمام رساندیم وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ

رُوحِي و از نظر تکامل جسمی و روحی به مرحله‌ی

کمال رسید، به مقام انسانیت رسید

فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ الْحَجَرِ، ۲۹ به سجده بیافتید

برای او. راجع به اینکه خب سجده بر غیر خدا جایز نیست و حرام است و این فرقی نمی کند بین انسان و بین ملک، این بحثش گذشت که در اینجا سجده به آدم نبود سجده به آن نفخ روحی بود که، و نفخت فیه من روحی، از جانب ذات پروردگار تعلق گرفته است و از آنجا ناشی شده لذا سجده بر ذات پروردگار است نه به آدم. این مساله قبلا صحبتش شد.

صحبت در این است که این امری که خداوند

متعال به ملائکه کرده **فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ الْحَجَرِ، ۲۹**

این چه امری است؟ آیا جزو اوامر تکوینیه است که

صحبتش شد یا جزو اوامر تشریحیه است؟ اوامر

تکوینیه همانطوری که گفتیم این است که خداوند

متعال وقتی که امر تکوینی او تعلق بگیرد به یک

شیئی، نفس آن شیء را در خارج محقق می کند این

می شود امر تکوینی. **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ**

لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یس، ۸۲ امر پروردگار امر تکوین است.

وقتی که تعلق به یک شیئی می گیرد خود آن شیء را

در خارج متحقق می‌کند امر پروردگار تعلق می‌گیرد
بر خلقت زمین، کن، بوده باش، زمین وجود دارد،
امر پروردگار تعلق می‌گیرد بر خلقت شمس و قمر،
کن، بوده باش، وجود دارد، امر پروردگار تعلق
می‌گیرد بر وجود انسان، کن، بوده باش، متحقق شو،
در خارج تحقق پیدا بکن، این در خارج تحقق دارد.
او امر تکوینی عبارت است از تحقق خود آن شیء در
خارج. آیا او امری که خداوند به ملائکه فرمود که بر
آدم سجده کنید این قسمی است؟ اگر این قسمی
است پس بنابراین معنای آیه این است که وقتی که ما
امر کردیم که ملائکه سجده کنند به آدم، ما خود آن
ملائکه را مجبور به سجده کردیم، این است دیگر
معنایش، معنای تکوین این است که ما آن شیء را در
خارج متحقق کنیم، به وجود بیاوریم، این می‌شود
امر تکوینی پس بنابراین وقتی که خدا امر می‌کند به
ملائکه برای سجده به این معناست که سجده را در
ملائکه متحقق می‌کند، این ملائکه خواهی نخواهی
اینها می‌افتند به سجده کردن و بدون اینکه از خود
اختیاری داشته باشند، این نفس آن فعل در خارج

تحقق پیدا می‌کند. همانطوری که ما برای متحقق شدن خودمان، برای به وجود آمدن خودمان از خود اختیاری نداشتیم از خود اراده‌ای نداشتیم امر پروردگار بر خلقت ما تعلق گرفت ما به وجود آمدیم امر پروردگار بر خلقت زمین و کرات تعلق گرفت به وجود

آمدند آیا آنها در خلقت خود اختیار داشتند؟
 آیا آنها چون و چرا کردند؟ آیا آنها گفتند خدایا نه ما
 را اینطوری درست کن اینطوری درست نکن؟ ما را
 به شکل کره در بیاور نه به شکل مکعب، ما را به این
 خصوصیت در بیاور نه به آن خصوصیت، اینطور
 نبوده. **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**
 یس، ۸۲ بنابراین تاثیراتی که بدون واسطه یا
 با واسطه، در عالم کون تحقق پیدا می کند این تاثیرات
 تاثیرات از اوامر تکوینی پروردگار است آیا درباره
 ملائکه اینطور بوده؟ یعنی وقتی که [به] ملائکه
 خطاب می شود به آدم سجده کنید یک مرتبه این
 سجده در آنها به وجود می آید، تکوینا به وجود
 می آید، اگر اینطور باشد پس دیگر جای اعتراض
 برای شیطان باقی نمی ماند. می گوید خدایا تو ملائکه
 را مجبور به سجده کردی، تکوینا سجده را در آنها به
 وجود آوردی خب می خواستی همین کار را راجع به
 من بکنی خب چرا راجع به من نکردی؟ من در این
 عملی که انجام ندادم این مساله مساله ی تکوینی بود
 در اختیار من نبود من باب مثال اگر پروردگار متعال

از یک مرغی بخواهد پانصد کیلو بار بردارد خب آن نمی‌تواند این را بردارد بعد خدا بگوید ما برای حیوانات برای شتر برای فیل یک چنین قدرتی قرار دادیم پانصد کیلو بار را حمل کند خب به مرغ چه مربوط است؟ آن قدرت را در من هم قرار بده پانصد کیلو من هم بار برمی‌دارم. خدا ما را تکلیف کند به اینکه فرض کنید در آسمان پرواز کنیم، وسیله‌ی برای طیران ما نداریم این اوامر، اوامر چیست؟ اوامر تکوینی است اوامر تشریحی است که ناشی می‌شود مترتب می‌شود بر امور تکوینیه، وقتی که جهت تکوین برای ما قرار داده نشده اوامری که مترتب بر این است آن اوامر هم لغو و بیهوده است. خدا نمی‌تواند ما را امر کند به یک مساله‌ای که در تحت قدرت ما نیست نمی‌تواند ما را امر کند به یک قضیه‌ای که آن اسباب و آلات و ادواتش را در ما قرار نداده، نمی‌تواند امر کند. پس بنابراین امری که خداوند متعال به ملائکه کرده فقعو له ساجدین این باید امر، امر تشریحی باشد خطاب به سجده برای ملائکه می‌آید وقتی که خطاب آمد ملائکه چه کار

می‌کنند؟ سجده می‌کنند.

مساله‌ای که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا برای ملائکه تشریح هست یا تشریح نیست؟ تکوین که نشد. اشکالاتی که در اینجا کردند ناشی از این قضیه است، آیا برای ملائکه تشریح است؟ یعنی خدا شرعی آورده احکامی آورده که این امر بشود امر تشریحی. اوامر تشریحی مانند امر پروردگار به ما که نماز بخوانید روزه بگیرید حج انجام دهید صدقه بدهید امر به معروف و نهی از منکر کنید تمام اینها اوامر تشریحی است. نواهی تشریحی ما داریم غیبت نکنید تهمت نزنید دزدی نکنید شرب خمر نکنید قمار نکنید، مرتکب غنا نشوید و سایر محرمات را ترک کنید تمام اینها نواهی تشریحی پروردگار

است. این اوامر می‌آید این نواهی می‌آید ما این اوامر را احساس می‌کنیم مصلحت پروردگار را در این اوامر احساس می‌کنیم وقتی که فهمیدیم خداوند به ما تکلیفِ نماز کرده است یا به واسطه‌ی کلام پیغمبر یا به غیرواسطه‌ی کلام پیغمبر، به واسطه‌ی اشراب از آن نفس پیغمبر، وقتی که انسان یک مساله‌ای را متوجه شد باید برود انجام دهد.

در فتوحات مکیه دیدم از محی الدین عربی آن عارف معروف اسلامی که ایشان می‌فرمود من در مکاشفه‌ای دیدم که پیغمبر اکرم در نماز خودشان قنوت می‌خوانند خب اهل تسنن قنوت ندارند در نمازشان یا حداقل آنجایی که ایشان در آنجا بودند قنوت نداشتند، ایشان می‌گفتند که من در مکاشفه دیدم پیغمبر مشغول قنوت هستند و همینطور تکبیراتی را که پیغمبر در نماز می‌گفتند که اهل تسنن آن تکبیرات را ندارند آنها را می‌گفت که من دیدم، بعد رفتم پیش یکی از علمای معروف آن زمان و گفتم که آیا ما داریم که پیغمبر اکرم وقتی که نماز می‌خواندند قنوت داشتند؟ تکبیرات را داشتند؟

گفت که بله، ما در فلان کتاب داریم و چند روایت را هم داریم. من قضیه را برای او نقل کردم و چون این مکاشفه‌ی من مطابق در آمد با آن روایاتی که خود آنها نقل کردند از پیغمبر اکرم راجع به قنوت و درباره‌ی تکبیرات، لذا خداوند متعال برای من اینطور روشن کرد که این نمازی که الان اهل تسنن دارند آن نماز را می‌خوانند این نماز باطل است، برخلاف آنچه که پیغمبر اکرم فرموده است و نماز صحیح آن نمازی است که روایاتی بر طبقش در فلان کتاب و فلان کتاب آوردند.

فقط رسیدن به احکام شرعی اختصاص به کتاب ندارد. برای آن کسانی که خداوند متعال تقدیر فرموده است و اراده‌ی هدایت و ارشاد آنها را فرموده است راه‌های مختلف و گوناگونی برای رسیدن به احکام شرعی و واقعیات وجود دارد و در این زمینه مطالب بسیار است و حکایات عدیده‌ای وجود دارد. این خطابات شرعی که به ما می‌شود این خطابات خطاباتی است که ما احساس می‌کنیم یا می‌شنویم یا الهام می‌شود یا اینکه در کتابی می‌بینیم

برای ما مسلم می‌شود که در دین یک چنین خطابی وجود دارد وقتی که این خطاب را احساس کردیم می‌رویم به دنبالش عمل می‌کنیم این می‌شود اوامر تشریحی. آیا برای ملائکه هم همینطور است؟ یعنی فرض کنید که ملائک در آن مکان خودشان مستقر و در آن موقعیت خودشان قرار دارند یک مرتبه احساس می‌کنند که خداوند متعال به آنها امر به سجده می‌کند امر به رکوع می‌کند امر به تسبیح می‌کند امر به تحمید می‌کند امر به فلان قضیه می‌کند ملائکه‌ی عذاب ملائکه‌ی رحمت تمام اینها با اوامر پروردگار به آن افعالی که بر عهده‌ی آنها قرار داده شده حرکت می‌کنند. ملائکه همینطورند؟ آیا آنها هم تشریح دارند همانطوری که ما داریم؟ ما حرکت می‌کنیم، امر به

قضاء حاجت مومن. وقتی که ما می شنویم فلان مومن در آنجا گرفتاری دارد مریض است دارو ندارد باید او را به پیش طبیب برد یا فلان قرض [را] دارد باید قرضش را داد یا فلان مشکلی برایش پیش آمده انسان باید آن مشککش را حل کند وقتی که ما یک چنین چیزی را می شنویم اوامر پروردگار نسبت به ما تعلق می گیرد واجب است قضاء مومن، واجب است رفع گرفتاری از مومن، حرکت بکنیم راجع به ما همینطور است راجع به ملائکه هم آیا همینطور است؟ که ملائکه در آن موقعیت خودشان قرار دارند یک مرتبه امر پروردگار می آید در فلان منطقه باران ببارید فلان منطقه سیل باید بیاید در فلان نقطه‌ی زمین باید زلزله بیاید فلان قوم را باید دستخوش بوار و هلاک کنید به فلان قوم باید رحمت بیاورید، اینها کارها و افعال و اعمالی را که انجام می دهند براساس امری است که از ناحیه‌ی پروردگار برای آنها افاضه می شود، همین قسم است یا اینکه نحوه دیگری است؟

در آیه‌ای از قرآن داریم **وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَ**

إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ الْأَنْبِيَاءَ، ۷۳ این آیه

بسیار جای تامل و دقت دارد و نحوه‌ی ارتباط نبی با

ذات پروردگار در این آیه مشخص است و از اقتران

بین این آیه و بین آیات دیگری که دال بر وحی است

این قضیه‌ی اوامر تشریحیه آن چنان ساده و راحت،

حل می‌شود که دیگر جای هیچگونه شک و شبهه‌ای

در انسان باقی نمی‌گذارد. آیه می‌فرماید وجعلناهم،

انبیا و رسل را، ما اینها را ائمه قرار دادیم پیشوایان به

صلاح و کمال قرار دادیم وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ

بِأَمْرِنَا به واسطه‌ی امر ما آنها هدایت می‌کنند این امر

را ما به دو نحو می‌توانیم بگیریم یا اوامر تشریحیه

است. به واسطه‌ی اوامر تشریحیه‌ای که ما در نفس آن

نبی قرار دادیم راه کمال و سعادت را برای مردم

بازگو می‌کند و خیر و صلاح را به مردم نشان می‌دهد

این یک معنا، معنای دوم و دقیق و لطیف و ظریف

این است که هدایت اینها به واسطه‌ی مقام امر ماست

نه مقام تشریح یعنی وقتی که اینها هدایت می‌کنند

امت را، به واسطه‌ی کمک از باطن و به واسطه‌ی اتکا

بر مقام امر و به واسطه‌ی پشت گرمی و عنایاتی

[است] که مرتب از ناحیه‌ی پروردگار بر نفس این واقع شود. در ظرف نبی واقع شود یا در ظرف یک حیوانی واقع شود در ظرف پیغمبر واقع شود یا در ظرف غیرپیغمبر از امت واقع شود آن دیگر فرق نمی‌کند آن دیگر در این صورت فرق نمی‌کند یک معنایی از ناحیه‌ی پروردگار می‌آید بر قلب یک شخص و یک قضیه‌ای را به او نشان می‌دهد وقتی که آن مساله به او ارائه داده شد آن شخص حرکت می‌کند و می‌رود آن را انجام می‌دهد.

پس بنابراین معنای وحی برای زنبور عسل و برای پیغمبر هر دو یکی است نوعش فرق می‌کند هر دو می‌شود تشریح، هر دو می‌شود تشریح و اینجا یک قضیه‌ی خیلی عجیبی است آن آیه‌ای را که چند

روز قبل گفتم از آن آیاتی است که بدن انسان می لرزد و بند از بند انسان جدا می کند این آیه است که در اینجا هم قضیه همین است **وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا** الإسراء، ۱۶ این از آن آیاتی است که واقعا انسان را به زمین می زند. وقتی که ما اراده بکنیم یک قومی را هلاک بکنیم چه کار می کنیم؟ راهش را بلدیم، راهش را بلدیم چه کسی بهتر از ما؟ چه کسی بهتر از ما به خم و چم قضیه اطلاع دارد؟ راهش را بلدیم چه کار می کنیم؟ امرنا، امر در اینجا آمده، امر می کنیم **أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا** به آن کسانی که مترفند دنبال عشق و عیش هستند دنبال امور دنیوی هستند دنبال معصیت هستند زمینه و آمادگی برای معصیت در آنها وجود دارد **أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا** امر می کنیم به آنها، امر می کنیم بروید این را انجام بدهید بروید گناه کنید بروید گناه کنید بیاید معصیت بکنید بیاید مخالفت کنید بیاید با پیغمبر زمانتان مخالفت کنید. خیلی آیه ی عجیبی است به هر صورت اینها از آن چیزهایی است که وارد شدن در هر قضیه اش مطالبی را می کشد **أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا** وقتی که اراده و مشیت ما تعلق

گرفت بر اینکه آن قوم را هلاک کنیم، چه کار می‌کنیم؟ اسبابش را مهیا می‌کنیم اذ اراد الله بعد خیرا هی الاسباب اینجاست، وقتی که خدا بخواهد یک خیری را به یک بنده برساند اسبابش را هم آماده می‌کند، آن اسباب را آماده می‌کند آن بنده می‌رود انجام می‌دهد. از آن طرف هم هست وقتی که بخواهد یک شری را متوجه یک شخصی بکند، یک بنده خدایی بکند، اسبابش را هم آماده می‌کند اسبابش را آماده می‌کند. حالا دیگر در این مسائل اینها مطالبی است که مربوط می‌شود برای مراحل بعد این آیه **وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ الْحِجْر، ۲۸** آن مراحل بعدی به اینجا می‌رسیم که چطور جنود ابلیس در حرکتند جنود رحمان در حرکت هستند، بنده اگر بخواهد یک عملی را انجام دهد چطور باید این اسباب و علل در عالم دست در دست همدیگر بدهند تا اینکه این بنده یک عمل خیر انجام دهد یا اینکه یک عمل شر انجام دهد اینها تمام در حال حرکت و در حال فعل و انفعال هستند. **أَمْرًا مُتْرَفِيهَا** ما امر می‌کنیم یعنی چی امر می‌کنیم؟ یعنی زمینه و

میل برای گناه در آن امت ایجاد می‌کنیم این است
معنایش، وقتی که این کار را انجام دادیم **فَفَسَقُوا**
شروع می‌کنند اینها گناه کردن، زمینه آماده شد میل
پیدا می‌شود شروع می‌کنند.

پس بنابراین می‌بینیم امر و وحی و تمام اینها
همه یک معنا پیدا می‌کند، همه می‌شود تشریح، ما
زمینه‌ی اینها را قرار می‌دهیم شعور و ادراک گناه را
در اینها قرار می‌دهیم میل را قرار می‌دهیم اینها
می‌روند چه کار می‌کنند؟ اینها می‌روند دنبال گناه
فَفَسَقُوا فِيهَا گناه می‌کنند **فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ** حالا دیگر
دست ما برای تدمیر اینها، برای تدمیر یعنی چه؟
جمع کردن، تدمیر یعنی از بین بردن، حالا دیگر
دست ما برای

از بین بردن اینها باز می‌شود: تا به حال اگر می‌خواستیم یک عملی را انجام بدهیم این مردم پدر ما را در می‌آوردند، خدایا ما هنوز گناه نکردیم خدایا هنوز فعلی از ما انجام نگرفته به چه گناهی ما را اینطور کردی؟ به چه حسابی و چه کتابی؟ حالا که اینها آمدند با دست خودشان گناه کردند حالا دیگر دهان‌ها همه بسته می‌شود دیگر زبان‌ها همه بند می‌آید **فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ** قول که همان بوار و نیستی است بر اینها محقق می‌شود **فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا** ملائکه را می‌گویم یا علی! حرکت کنید بروید حسابشان را برسید. لذا دیگر انسان خیلی باید مواظب باشد خیلی مواظب نفس خودش باشد ببیند چه کار می‌کند؟ میلش به کدام طرف است؟ بگوید خدایا اگر میل ما را به این برگرداندی حالا برگردان. خیلی قضیه قضیه‌ی مهمی است خیلی آدم باید حواسش جمع باشد.

چون خدا خواهد که پرده کس درَد *** میل او بر

طعنه پاکان بَرَد

اگر خدا بخواهد پرده‌ی کسی را بدرد آبروی

کسی را ببرد کار یک کسی را خراب کند چه کار می‌کند؟ شروع می‌کند به پاکان طعنه زدن، خدا هم به سر غیرت می‌آید، به پاک‌ها داری طعنه می‌زنی؟ این افرادی که به انبیا مسخره کردند به اولیا مسخره کردند بر پاکان طعنه زدند اینهایی که آمدند خلاصه شروع کردند نق زدند غر زدند تمسخر کردند اینها باید بدونند کارشان به کجا دارد می‌رسد؟ خودش خبر ندارد بنده خدا، اگر خبر داشت هیهات! مگه دنبال این قضیه می‌رفت.

یک شخصی بود خیلی از ارادتمندان بود و چه بود و چه بود و کارهای فلان و بعد دیگر خب ما با او خیلی مانوس بودیم منظور از این مطالب این است که ما یک درس عملی بگیریم والا صرف گفتن این مطالب و یک مسائلی در ذهنمان انباشته کنیم از من به شما منتقل شود از شما به من منتقل شود نتیجه‌ای خیلی ندارد. اینها را در خودمان پیاده کنیم یک شخصی بود خیلی از ارادتمندان بود حال خوبی داشت بکائی داشت حال توجهی داشت و این حرف‌ها، کم کم ما دیدیم دارد عوض می‌شود

خصوصیاتش عوض می شود صحبت هایی که قبلا می کرد با صحبت هایی که الان می کند تفاوت خیلی پیدا کرد لحن کلامش با بزرگ تغییر پیدا کرده بود، دیدم ای داد بی داد مثل این که نوبتش است! نوبت تدمیر این آقا رسیده! یک مقداری دیگر گذشت یک مقداری گذشت، از آن لحن کلام و از آن طریق کم کم به تمسخر و استهزاء و شوخی قضیه برگشت دیدم به به الان جای رفتن است. شروع کرد به تمسخر شروع کرد به استهزاء همه تان هم می شناسیدش همه تان هم می شناسید شروع کرد به استهزاء اینجا من دیدم مثل اینکه این بنده خدا مرخص شده و مدت کمی نگذشت و همین طور هم شد رفت که رفت **إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بئسَ آلَ عمران**، ۱۲

میل او بر طعنه پاکان برد

ور بخواهد او که پوشد عیب کس *** کم زند در

عیب معیوبان نفس

چون خدا خواهد که مان یاری کند *** میل ما را

جانب زاری کند

ای خنک چشمی که او گریان اوست *** ای

همایون دل که او بریان اوست

از پس هر گریه‌ای آخر خنده‌ای است *** مرد

آخر بین مبارک بنده‌ایست

گریه خیلی خوب است حال بکاء برای انسان

پیدا می‌شود حال رحمت و رافت پروردگار است که

به نفس آمده‌ها، روز هشتم است متعلق به حضرت

علی اکبر است. السلام علی اول قتیل من نسل خیر

سلیل، سلام ما بر آن آقای که از همه اهل بیت

سیدالشهداء، قبل از همه اهل بیت به درجه شهادت

نائل آمد آنطور که من از اخبار و تواریخ از اصحاب

و اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام دیدم، مقام و

موقعیت حضرت علی اکبر در جریان عاشورا بعد از

سیدالشهدا علیه السلام بود و از کلماتی که از آن

حضرت راجع به حضرت علی اکبر آمده این مطلب را ما می توانیم استفاده کنیم، خیلی آن حضرت مقام دارند. داریم آمد خدمت سیدالشهدا علیه السلام بعد از این که همه ی اصحاب شهید شدند و از اصحاب دیگر هیچ کسی باقی نمانده بود فقط حضرت بودند با اهل بیت، آمد اجازه ی میدان خواست در تمام این قضیه ی عاشورا چه از اصحاب چه از اهل بیت هر کسی آمد پیش سیدالشهدا، حضرت ابتدا انکار فرمود هر کسی آمد اجازه بگیرد حضرت اجازه ندادند ولی راجع به حضرت علی اکبر داریم به محض اینکه حضرت آمد فرمود برو، تامل نکرد. خیلی عجیب است این قضیه، در یک جا نداریم که حضرت گفته باشند صبر کن من ندیدم.

آمد خدمت سیدالشهدا علیه السلام، ای پدر دیگر نفسم تنگ شده اجازه بده اول کس باشم داریم فنظر الیه نظراً آیس حضرت یک نگاهی کرد، نگاه ناامید، نگاه ناامیدانه می کند بعد می فرماید حرکت کنید حضرت می آید سیدالشهدا علیه السلام این آیه را می خواند **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ**

وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ آلَ عِمْرَانَ، ۳۳ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا
مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ آلَ عِمْرَانَ، ۳۴ ائمه عليه
السلام وقتی که برای اثبات امامت خودشان به آیه‌ای
از قرآن تمسک می‌کردند این آیه را می‌خواندند.
یعنی مقام حضرت علی اکبر، مقام، مقام امامت است
یعنی اگر مصلحت و مشیت پروردگار تعلق
می‌گرفت که علی ابن الحسین، امام سجاد علیه
السلام بعد از سیدالشهدا به امامت نرسد امامت به
حضرت علی اکبر می‌رسید.

از آن طرف حرکت می‌کند، از این طرف
سیدالشهدا علیه السلام می‌فرماید اللهم الاشهد علی
هو الاء القوم خدایا تو شاهد باش فقد برز الیهم غلام
اشبه الناس خلُقا و خلُقا و منطقا برسولک و کنا اذا
اشتقنا علی نبیک نظرنا الی وجهه خدایا تو شاهد باش
جوانی دارد حرکت می‌کند که از تمام افراد روی
زمین به پیغمبرت، اخلاق، جسم، روح، خلُقا و
خلُقا و منطقا نزدیکتر است، هر وقتی که ما به یاد
پیغمبر می‌افتادیم می‌آمدیم به این جوان نظر
می‌کردیم.

داریم حضرت علی اکبر علیه السلام در روز
عاشورا واقعه‌ای آفرید، در تاریخ داریم صد و بیست
نفر از مبارزین را به هلاکت انداخت، مبارز می‌دانید
به چه کسی می‌گویند؟ افرادی که می‌آیند، از
شجاعان هستند، تنهایی و تک نفره برای مقابله‌ی با
کس، به او می‌گویند مبارز، نه اینکه حضرت شمشیر
را بیاندازد از اول همه را از بین ببرد، صد و بیست
نفر مبارز را داریم حضرت از بین برد، یعنی تک تک
می‌آمدند حضرت آنها را از بین می‌برد این افراد را.

حتى ضجَّ الناس من كثرة من قُتل منك، تا صدا و ناله‌ی لشگر عمر سعد بالا رفت از اینقدر افرادی که به واسطه‌ی حضرت علی اکبر به جهنم واصل شدند، آن وقت شما ببینید وقتی که حضرت علی اکبر با این لشگر این عمل را انجام بدهد وقتی که از روی اسب می‌افتد این لشگر با او چه می‌کنند؟ داریم فقطعوه بسیوفهم ارباً ارباً! با شمشیر تکه تکه کردند.

فقطعوه بسیوفهم ارباً ارباً! حضرت آمد بالای سر جوان خود، وقتی این حال را مشاهده نمود صورت به صورت علی گذاشت، سر به آسمان برداشت قتل الله قوما قتلوک، علی الدنيا بعدک العفاء، بعد از تو علی، خاک بر سر دنیا و اهل دنیا باد، صدا می‌زند ای عمر بن سعد قطع الله رحمک قطع الله رحمی! ای پسر سعد خدا رحمت را قطع کند همانطور که رحم مرا قطع کردی. می‌خواهد علی را به خیام حرم بیاورد، چطور بیاورد؟ بدنی که پاره پاره شده، قابل حرکت نیست، نمی‌تواند تنها بیاورد صدا می‌زند فُتیان بنی هاشم هملاً و حَمِلًا اخاهم ای جوانان بنی هاشم بیایید و علی را بردارید و سیعلم

الذین آل محمد ای منقلب ینقلبون باسمک اللهم و
ندعوک ..

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ